

درس‌نامه فارسی دهم سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

درس اول: چشمه

این شعر سرودهٔ نیما یوشیج است.

قالب: مثنوی

نوع ادبی: تعلیمی

لحن: روایی

۱. گشت یکی چشمه ز سنگی جدا / غلغله زن، چهره نما، تیز پا

قلمرو زبانی

گشت: فعل اسنادی / چشمه: نهاد / چهره نما: زلال (در این درس). مصرع دوم: قید.

قلمرو ادبی

چهره نما و تیزپا: واژه‌های قافیه / چهره نما و تیزپا بودن چشمه: تشخیص.

قلمرو فکری

چشمه‌ای پرخروش، زلال و شتابان و پرآب از سنگ جدا شد.

۲. گه به دهان برزده کف چون صدف / گاه چو تیری که رود بر هدف

قلمرو ادبی

واژه‌های قافیه: صدف و هدف، جناس تام. کف بر دهان زدن: کنایه از سفیدی / تیر بر هدف: کنایه از سریع و

مستقیم رفتن / به دهان کف زده چون صدف: تشبیه، تشخیص، کنایه.

قلمرو فکری

گاهی کفی چون صدف سفید بر روی خود داشت و گاهی چون تیر که بسوی هدف رود سریع پیش می‌رفت.

۳. گفت: درین معرکه یکتا منم / تاج سر گلبن و صحرا منم

قلمرو زبانی

معرکه: میدان(دنیا) / یکتا: بی نظیر، مسند / گلبن: بوتهٔ گل. من: نهاد /

قلمرو ادبی

تاج سر بودن: کنایه از مایهٔ افتخار بودن / تاج و سر، گلبن و صحرا: تناسب / سر گلبن و صحرا: تشخیص

قلمرو فکری

چشمه گفت: من در این جا یکتا و یگانه هستم و مایهٔ افتخار گل‌های باغ و دشت منم.

۴. چون بدوم ، سبزه در آغوش من بوسه زند بر سر و بر دوش من

قلمرو ادبی

سر و دوش: تناسب / آغوش من، دویدن، بوسه زدن، سر و دوش داشتن: تشخیص.
بر و سر در: جناس ناهمسان.

قلمرو فکری

وقتی جاری می‌شوم سبزه در آغوشم قرار می‌گیرد و بر سر و دوش من بوسه می‌زند. سبزه در کنارم می‌روید.

۵. چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من

قلمرو زبانی

شکن: پیچ و تاب / زسر مو شکن گشادن: آرام شدن / به من: در من.

قلمرو ادبی

مو: استعاره از موجی / از سر مو شکن گشادن: کنایه از آرام شدن / مو و شکن: تناسب.

قلمرو فکری

وقتی بدون موج و آرام و زلال می‌شوم ماه رخ خود را در من می‌بیند.

۶. قطره باران، که در افتد به خاک زو بدمد بس گوهر تابناک

۷. در بر من ره چو به پایان برد از خجلی سر به گریبان برد

قلمرو زبانی

درافتد: می‌افتد / بدمد: می‌روید / گوهر تابناک: جواهر درخشان (گیاهان) / بر من: کنار من / خجلی: شرمندگی.

قلمرو ادبی

خاک: مجاز از زمین. گوهر: استعاره از گیاه

سر به گریبان بردن: کنایه از شرمندگی. سر به گریبان بردن قطره: تشخیص.

در و بر: جناس، سرقطره: تشخیص.

قلمرو فکری

وقتی قطره باران روی زمین می‌افتد گل‌ها و گیاهان زیادی را می‌رویاند اما وقتی در دامن من (چشمه) می‌افتد

خجالت زده و محو می‌شود.

۸. ابر، زمن حامل سرمایه شد باغ، ز من صاحب پیرایه شد

قلمرو زبانی

پیرایه: زینت / ابر و باغ: نهاد / سرمایه ابر: بخار آب و باران.

قلمرو ادبی

باغ و پیرایه: تناسب.

سرمایه ابر- پیرایه باغ: تشخیص

قلمرو فکری: سرمایه ابر از من است و زیبایی باغ به سبب وجود من است.

۹. گل، به همه رنگ و برازندگی می کند از پرتو من زندگی

قلمرو فکری

برازندگی: شایستگی / رنگ: گوناگونی / پرتو: فروغ و روشنایی / گل: نهاد.

قلمرو فکری

زندگی گل با همه رنگارنگی و زیبایی اش از وجود من است.

قلمرو ادبی

واج آرایی: با واج «گ» / زندگی گل: تشخیص / از پرتو کسی زیستن: کنایه از وابسته بودن.

۱۰. در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟

قلمرو زبانی

نیلوفری: لاجوردی، صفت / بن: انتها / این پرده نیلوفری: ترکیب وصفی / همسری: برابری.

قلمرو فکری

در زیر این آسمان نیلوفری (در روی زمین) کسی نمی تواند با من رقابت کند!

قلمرو ادبی

پرده نیلوفری: استعاره از آسمان / همسری کردن: کنایه از برابری و رقابت / بیت اغراق دارد / استفهام انکاری یا پرسش تأکیدی.

۱۱. زین نمط آن مست شده از غرور رفت و ز مبدا چو کمی گشت دور

۱۲. دید یکی بحر خروشنده ای سهمگنی، نادره جوشنده ای

قلمرو زبانی

نمط: شیوه، روش / مبدأ: سرچشمه / سهمگن: ترسناک / نادر: کمیاب /

قلمرو ادبی

از غرور مست شدن چشمه: تشخیص

قلمرو فکری

بدینگونه آن چشمه مغرور رفت و وقتی کمی از سرچشمه خود دور شد، دریای خروشنده، ترسناک و سهمگینی

را دید.

۱۳. نعره بر آورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در

قلمرو فکری

نعره: فریاد / فلک: آسمان / زهره در: ترسناک.

قلمرو ادبی

نعره زدن دریا: تشخیص / در و کر: جناس / دیده سیه کردن: کنایه از خشمگین شدن / زهره در شدن: کنایه از ایجاد ترس.

قلمرو فکری

از صدای خروش دریا گوش فلک کر شده بود. دریا بسیار خشمگین شده بود و همه را ترسانده بود
۱۴. راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله

قلمرو زبانی

یله: تکیه (در این بیت) / راست: درست، دقیقاً، قید /

قلمرو ادبی

تشبیه: بحر، مشبه / مانند، ادات تشبیه / زلزله، مشبه به / وجه شبه: یله دادن تن به ساحل / تن ساحل و تن دریا: تشخیص.

قلمرو فکری

درست مانند زلزله به ساحل تکیه داده بود.

۱۵. چشمه کوچک چو به آنجا رسید وان همه هنگامه دریا بدید

۱۶. خواست کزان ورطه قدم درکشد خویشتن از حادثه برتر کشد

قلمرو زبانی

ورطه: گرداب، مهلکه / هنگامه: داد و فریاد / قدم درکشیدن: فعل.

قلمرو ادبی

دیدن و قدم درکشیدن برای چشمه: تشخیص / قدم در کشیدن: کنایه از عقب نشینی

قلمرو فکری

وقتی چشمه به دریا رسید و فریاد دریا را شنید. خواست عقب نشینی کند و خود را نجات دهد.

۱۷. لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی گوش ماند

قلمرو فکری

لیک: اما/ خیره: سرگشته. ماند: فعل ماضی.

قلمرو ادبی

گوش ماندن: کنایه از سکوت کردن/ شیرین سخنی: حس آمیزی/ گوش و سخن: تناسب.

قلمرو فکری

اما چنان حیران و ساکت شد که با وجود آن همه خوش‌زبانی ساکت ماند.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱. کمیاب: نادره / همسری: برابری / راست: دقیقاً، درست.

۲. چشمه‌ای غلغله زن چهره‌نما و تیز پا از سنگی جدا گشت.

نهاد: چشمه / متمم: از سنگی / مسند: جدا / فعل: گشت / قید: غلغله زن، چهره‌نما، تیز پا

۳. آن همه هنگامه دریا

قلمرو ادبی

۱. تشخیص / تشبیه / کنایه / جناس / تناسب

۲. چشمه نماد: انسان مغرور و خود پسند.

۳. شیرین سخن

قلمرو فکری

۱ - ساکت و شرمگین شد.

پرسش‌های بعدی واگرا هستند و هر دانش‌آموز پاسخ خود را می‌نویسد.

گنج حکمت

تحصیل: به دست آوردن / حلال، حرام: تضاد / آب حقیقت معرفت: تشبیه.

درس دوم: از آموختن ننگ مدار

این درس از کتاب «قابوس‌نامه» نوشته عنصرالمعالی (قرن پنجم) است.

تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده

مباش و به زبان دیگر مگو و به دل دیگر مدار تا گندم نمای جو فروش نباشی.

قلمرو زبانی

میاسا: فعل امر منفی (نهی)، آسوده و فارغ نباش، از مصدر آسودن/نمای: نشان بده، معرفی کن / مگو، مدار: فعل امر منفی.

قلمرو ادبی

گندم نمای جو فروش: کنایه و تمثیل از ریاکار و دورو بودن/ به زبان دیگر گفتن و به دل دیگر داشتن: کنایه ازدورویی/ بین دل و زبان در اینجا: تضاد.

قلمرو فکری

تا جایی که می توانی از نیکوکاری آسوده و فارغ مباش و به نیکی خود را به دیگران بشناسان و وقتی به نیکی شناخته شدی بر خلاف آنچه شناخته شدی رفتار نکن و نباش و دل و زیانت یکی باشد. ریاکار و دورو نباش. و اندر همه کاری داد از خویشتن بده که هر که داد از خویشتن بدهد از داور مستغنی باشد.

قلمرو زبانی

داد: حق، انصاف/ مستغنی: بی نیاز/ داور: قاضی/ خویشتن: ضمیر مشترک

قلمرو ادبی

داد از چیزی دادن: کنایه از حق آنرا ادا کردن.

قلمرو فکری

در هر کاری اگر خود شخص حق و انصاف و عدالت را رعایت کند نیازی به داور نخواهد داشت. اگر غم و شادیت بود به آنکس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان بر خود پیدا مکن و به هر نیک و بد زود شادان و زود اندوهگین مشو که این فعل کودکان باشد.

قلمرو زبانی

تیمار: غم، محافظت/ پیدا مکن: نشان نده/ فعل: کار، عمل.

قلمرو ادبی

غم و شادی: تضاد/ نیک و بد: تضاد/ شادان و اندوهگین: تضاد/ غم و شادی: تکرار این فعل کودکان است: تشبیه و کنایه.

قلمرو فکری

اگر غمگین یا شاد بودی، غم و شادیت را به کسی بگو که برایش مهم باشد و به آن توجه کند و نزد مردم اثر غم و شادیت را ظاهر نکن (خویشتن دار باش).

بدان کوش که به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند.

قلمرو زبانی

بنگردی: تغییر نکنی / بزرگان: انسان های بزرگوار آزاده
از جای نشوند: تغییر نمی کنند / از جای شدن: عصبانی شدن

قلمرو ادبی

حال و محال: تناسب / حال و محال: جناس ناهمسان / حق و باطل: تضاد / از جای نشوند: کنایه از متغیر
نمی شوند، تغییر حال نمی دهند

تلاش کن که با هر کار بی اساس و دروغی حال و سرشت خودت را عوض نکنی زیرا انسان های بزرگ با هر
حق و باطلی آشفته نمی شوند.

رنج هیچ کس را ضایع مکن و همه کس را به سزا حق شناس باش خاصه قرابت خویش را چندان که طاقت
باشد ...

رنج: اندوه، درد، کوشش، تلاش / تباه ضایع: و باطل / به سزا: به شایستگی / قرابت: بستگان و خویشاوندان.
حق شناس: قدرشناس باش.

پیران قبیله خویش را حرمت دار و لیکن به ایشان مولع مباش تا هم چنان که هنر ایشان همی می بینی عیب
نیز بتوانی دید

قلمرو زبانی

مولع: حریص، آزمند / هنر: علم، کیاست، زیرکی، فراست، فضل، فضیلت، دانش و کمال

قلمرو فکری

به پیران قبیله خودت احترام بگذار اما به آن ها بسیار علاقه مند نشو (شیفته نشو) تا همچنان که دانش و فضیلت
آن ها را می بینی، عیب و کاستی آن ها را نیز ببینی.

هرشادی که بازگشت آن به غم است شادی مشمر: شادی و سروری که پایانی غم انگیز یا بازگشتی به غم دارد.
شادی ظاهری، ریایی و... چنین شادی بد فرجام را شادی به حساب نیاور.

اگر از بیگانگان نا ایمن شوی زود به مقدار نا ایمنی خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن ننگ مدار تا از
ننگ رسته باشی .

قلمرو ادبی

ایمن و ننگ: تکرار / نا ایمن و ایمن: تضاد /

قلمرو زبانی

رسته: رها، آزاد/ مقدار: اندازه

قلمرو فکری

اگر از دشمن هراسان شوی و احساس خطر کنی، خیلی زود به اندازه احساس خطر از او، برای امنیت و حفظ جان خود گام بردار.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. معنی واژه‌ها را بنویسید.

الف: کتابی که در او داد سخن آرایبی توان داد. داد: حق، انصاف (اسم) داد: ادا کردن (صدر)

ب: عشق شوری در نهاد ما نهاد نهاد: سرشت، ذات (اسم) نهاد: گذاشت (فعل)

۲. سه گروه متضاد: غم، شادی / نیک و بد / شادان و اندوهگین / حق و باطل

۳. سه هم‌خانواده برای کلمات بنویسید.

حرم: حرم، محرم، احترام / مقدار: قدر، قدرت، مقدر / مستغنی: غنی، غنا، استغنا

۴. با نگاه به متن درس مانند نمونه جدول را کامل کنید.

غم / شادی / حق شناس

زبان / نیکی / جوفروش

۵. جدول زیر را کامل کنید.

فعل / امر / ساخت منفی / مضارع اخباری

شنیده‌بودی / بشنو / نشنیده‌بودی / می‌شنوی

دارد می‌رود / برو / نمی‌رود / می‌روی

خواهند پرسید / بپرس / نخواهند پرسید / می‌پرسند

قلمرو ادبی

۱. بهره‌گیری از مثل چه تأثیری در سخن دارد؟

نوشته را زیباتر و آسان‌یاب‌تر می‌کند.

۲. دو ویژگی مهم نثر این درس را بنویسید.
کهنگی زبان، کوتاهی جمله‌ها، سادگی کلمات و بهره‌گیری از مثل.

قلمرو فکری

۱. نویسنده چه کاری را کودکانه می‌داند؟
با هر اتفاق خوبی شاد شدن و با هر اتفاق بدی غمگین شدن.
۲. در نوشته زیر نویسنده به کدام ویژگی اخلاقی تکیه دارد؟
«اثر غم و شادی پیش مردمان بر خود ظاهر مکن»
خویشتن‌داری.
۳. مثل: «گندم‌نمای جوفروش مباش...» آدمی را از چه چیزی بر حذر می‌داند؟ دورویی
برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن بنویسید.
شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می‌گذرند
«و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمر و به وقت نومیدی امیدوارتر باش».

درس سوم: سفر به بصره

چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم
به سبب بی‌لباسی و درماندگی به دیوانه‌ها شبیه شده بودیم.
چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز/ برهنگی: لخت بودن؛ بی‌لباسی و عریانی
عاجزی: عاجز بودن؛ ناتوانی؛ درماندگی / مانده: شبیه
تشبیه: یم (ناصر خسرو و برادرش): مشبه، دیوانگان: مشبه به، مانده: ادات تشبیه، برهنگی و عاجزی: وجه شبه
- و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم: سه ماه بود که موی سر را نتراشیده بودیم.
و می‌خواستیم که در گرمابه روم باشد که گرم شویم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک
لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما.
- و می‌خواستیم که وارد گرمابه شویم شاید که گرم شویم؛ زیرا هوا گرم بود و لباس نداشتیم و من و برادرم
هر کدام لنگی کهنه پوشیده بودیم و لباس پشمین ضخیمی به سبب سردی هوا بر پشت خود بسته بودیم.
در رویم: داخل شویم / باشد که: شاید، ممکن است / جامه: لباس
لنگ: ازار، پارچه‌ای که در حمام به دور بدن می‌پیچند / مراعات نظیر: جامه، لنگ، پلاس
پلاس: جامه‌ای پشمین و ستبر که درویشان می‌پوشند، نوعی گلیم / ستبر: سفت، محکم، ضخیم، کلفت

-گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ گفتم اکنون چه کسی به ما اجازه ورود به حمام خواهد داد؟
که: چه کسی / را: به / گذارد: اجازه ورود خواهد داد

-خورجینکی بود که کتاب در آن می نهادم، بفروختم و از بهای آن درمکی چند، سیاه، در کاغذی کردم که به گرمابه بان دهم تا باشد که ما را چرک و آلودگی از بدن پاک کنیم. دمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود بازکنیم.

-کیسه پشمی کوچکی داشتم که کتاب را در آن می گذاشتم، آن را فروختم و از قیمت آن چند درم سیاه بی ارزش در کاغذی قرار دادم تا به گرمابه بان بدهم تا شاید که به ما اندکی بیش تر اجازه دهد که در گرمابه بمانیم که چرک و آلودگی را از بدن پاک کنیم.

خورجینک: خورجین کوچک، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می کنند و شامل دو جیب است؛ جامه دان. بها: قیمت، ارزش، نرخ / درمکی: درم + - ک تصغیر یا کوچکی / درم: درهم، سکه نقره درمکی چند سیاه: چند درم سیاه بی ارزش «چند» صفت مبهم و وابسته پیشین است؛ اما در متون کهن بعد از هسته یا موصوف خود قرار می گرفت.

نه محقق بود نه دانشمند چارپایی برو کتابی چند

-چون آن درمکها پیش او نهادم، در ما نگریست؛ پنداشت که ما دیوانه‌ایم.
وقتی آن سکه‌های نقره را نزد او گذاشتم به ما نگاه کرد و پنداشت که ما دیوانه هستیم.
پنداشت: فکرکرد، گمان کرد

- گفت: «بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می آیند». و نگذاشت که ما به گرمابه در رویم.
-در رویم: واردشویم / نگذاشت ... : اجازه نداد که ما وارد حمام شویم.

- از آن جا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برفتیم. کودکان بر در گرمابه بازی می کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم.

خجالت: شرمساری، شرمزدگی، شرمندگی / به شتاب: تند، سریع / دیوانگانیم: دیوانگان هستیم

- در پی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ می کردند. ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می نگریستیم.

-در پی ما افتادند: دنبال ما راه افتادند - بانگ می کردند: فریاد می کشیدند - باز شدیم: رفتیم، پناه گرفتیم
دنبال ما راه افتادند و سنگ می انداختند و فریاد می کشیدند. ما به گوشه‌ای رفتیم و با شگفتی به کار دنیا نگاه می کردیم.

- و مکاری از ما سی دینار مغربی می خواست، و هیچ چاره ندانستیم.

- و کرایه دهنده شتر بابت کرایه شتر سی دینار مغربی از ما طلب داشت و ما هیچ چاره‌ای نداشتیم.

- مکاری: کسی که اسب و شتر و الاغ را کرایه می دهد یا کرایه می کند. - دینار: سکه طلا

- مغربی: متعلق به کشور مغرب (مراکش) / هیچ چاره ندانستیم: چاره‌ای به ذهن ما نمی رسید، درمانده بودیم.

دینار مغربی: نوع مرغوب دینار و طلا بوده است.

- جز آن که وزیر ملک اهواز که او را ابوالفتح علی بن احمد می گفتند.

ملک: پادشاهی، خداوند / ملک: سرزمین؛ مملکت، کشور، پادشاه / وزیر ملک اهواز: وزیر

- مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب و هم کرمی تمام، به بصره آمده بود

انسان شایسته ای بود و در شعر و ادب، دانش و معرفت داشت و هم بسیار بخشنده بود، به بصره آمده بود..

اهل: شایسته و سزاوار / گرم: جوانمردی؛ بزرگواری، بخشش

- کرمی تمام داشت: بسیار سخاوتمند بود - فضل: دانش، معرفت، کمال و رُحجان، مقابل نقص

- من که فضلی ندارم و در درجه ایشان نیستم. / او مردی است در فضل و علم و عقل و ادب یگانه

روزگار (تاریخ بیهقی).

- پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی.

پس در آن حال درماندگی با مردی ایرانی که او هم از اهل دانش و معرفت بود، آشنا شده بودم و او با وزیر رفت و آمد و دوستی داشت

پارسی: ایرانی * صحبت: هم نشینی بودی: می بود، ماضی استمراری

- و این [مرد] پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند. احوال مرا نزد وزیر باز گفت.

و این مرد ایرانی هم فقیر بود و وضع مالی خوبی نداشت که به حال من رسیدگی کند. سرگذشت و حال مرا به وزیر گفت.

دست تنگ: کنایه از فقیر و محتاج / وسعت: گشادگی، گشادی، فراخی / وسعتی نداشت: کنایه وضع مالی خوبی نداشت

مرمت: اصلاح و رسیدگی / احوال: حال‌ها، وضع‌ها، کار و بار، سرگذشت / باز گفت: گفت، بیان کرد

- چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی».

وقتی وزیر سرگذشت مرا شنید؛ مردی را با اسبی نزد من فرستاد و دستور داد « باهمان وضعیتی که هستی

سوار اسب شو و نزد من بیا»

نزدیک: نزد، پیش / چنان که هستی: در همان حال که هستی، همین الان / برنشین: سوار شو
- من از بدحالی و برهنگی شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم؛ رقعهای نوشتنم و عذری خواستم و گفتم که
« بعد ازین به خدمت رسم ».

- من به سبب ناخوشی و عُریانی خجالت می کشیدم و شایسته ندیدم که به نزد او بروم، نامه ای نوشتنم
و عذرخواهی کردم و گفتم که بعد از این زمان ، به خدمت شما می رسم.

بدحالی: بدی وضع و حالت / رُقع: نامه

- و غرض من دو چیز بود: یکی بی نوایی؛ دویم گفتم همانا او را تصوّر شود که مرا در فضل مرتبه ای
است زیادت.

وهدف من دو چیز بود: یکی تنگدستی و نداشتن لباس مناسب ، دوم با خود فکر کردم که این نکته به ذهن
او برسد من در علم و دانش مرتبه بالایی دارم.

غرض: هدف، نشانه بی نوایی: تنگدستی / زیادت: زیاده ، افزونی، بیشی

مرا در فضل مرتبه ای است زیادت: « را » تغییر فعل ، « را » است : درمعنی «داشتن»

گاهی فعل اسنادی؛ بین موصوف و صفت، فاصله می اندازد. مرتبه ای است زیادت، مرتبه ای زیاد است.

- تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد قیاس کند که مرا اهلّیت چیست، تا چون به خدمت او حاضر شوم خجالت
نبرم.

هنگامی که بر متن نامه من آگاه شود، می سنجد که شایستگی من چه اندازه است. تا وقتی که به نزد او
می روم خجالت نکشم.

رُقع: نامقیاس: سنجیدن ، اندازه گرفتن / اهلّیت: شایستگی، لیاقت

«را»: نشانه فکّ اضافه یا بدل از کسرۀ اضافه است ؛ یعنی ، بین مضاف و مضاف الیه جدایی می اندازد.

مرا اهلّیت چیست: اهلّیت من چیست. اهل: مضاف من : مضاف الیه

- در حال سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید. از آن دو دست جامه نیکو ساختیم و
روز سیوم به مجلس وزیر شدیم.

فوراً سی سکه طلا فرستاد که این طلاها را برای پرداخت خرید لباس بدهید. از آن طلاها دو دست

لباس زیبا آماده کردیم و روز سوم به مجلس وزیر رفتیم.

دینار: سکه طلا / بها: قیمت ، ارزش / تن جامه: لباس تن ، پوشش / نیکو: زیبا، پسندیده / جامه نیکو: لباس زیبا

ساختن: آماده کردن / سیوم : سوم /

-مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. ما را به نزدیک بابت کرایه شتر از ما طلب داشت خویش باز گرفت.

-انسانی شایسته ، با فرهنگ ، دانشمند ، زیبارو ، فروتن ، دیندار و خوش سخن بود . ما را به نزد خودش مهمان کرد . (پذیرفت)

-اهل: شایسته/ ادیب: با فرهنگ، دانشمند، بسیار دان/ فاضل: حکیم، خردمند، دانا، دانشمند، دانشور، عالم.

-نیکو منظر: زیبارو، خوش چهره/ متدین: باایمان؛ دیندار/ بازگرفت: مهمان کردن. نگه داشتن

-وآن چه آن اعرابی کرای شتر بر ما داشت ، به سی دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند .

هم چنین این وزیر دستور داد که سی دیناری که مرد عرب بابت کرایه ی شتر از ما طلب داشت، به او بپردازند . و مرا از رنج پرداخت بدهی آزاد کردند.

اعرابی: منسوب به اعراب، عرب بیابانی، صحرائشین/ کرای: کرایه/ آن رنج: منظور رنج بدهی

-خدای، تبارک و تعالی، همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد، بِحَقِّ الْحَقِّ وَأَهْلِهِ .

خداوند بزرگ و بلندمرتبه، همه بندگان خود را از درد و رنج بدهی و وام رهایی بدهد. به حقیقت حق و اهل حق سوگند

تبارک و تعالی: بزرگ و بلندمرتبه است خداوند / فَرَجَ: گشایش، رهایی/ دین: قرض، بدهی

- خدای ، تبارک و تعالی، همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد، بحق الحق واهله.

-دهاد: فعل دعایی ، معادل بدهد ، ساختار فعل دعایی « بن مضارع + ا + د »

-و چون بخواستیم رفت، ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد.

وزمانی که خواستیم برویم، ما را با هدیه و نعمت دادن و بزرگ داشت و احترام از راه دریا به ایران فرستاد.

بخواستیم رفت: خواستیم برویم/ اکرام: بزرگ داشتن ، احترام کردن/ گسیل: روانه کردن؛ فرستادن

انعام: نعمت دادن؛ بخشیدن چیزی به کسی از راه نیکوکاری، بخشش شخص بزرگ به کوچکتر از خود

- چنان که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم، از برکات آن آزادمرد، که خدای، عزوجل، از آزادمردان خشنود باد.

چنان که از خجستگی و مبارکی وجود آن انسان جوانمرد، که خداوند توانا و بزرگ از آزادمردان خشنود باشد، با احترام و آسایش به ایران رسیدیم .

کرامت: سخاوت، جوانمردی، بخشندگی/ فراغ: آسایش ، آسودگی/ برکات: افزایش و زیادت و نیکبختی ها

-آزادمرد: جوانمرد، اصیل ، نجیب - عزوجل: توانا و عزیز و بزرگ است. دو جمله عربی است که

هریک مرکب است از فعل ماضی و ضمیر مستتر «هو» که فاعل آن است. این دو جمله در زبان فارسی، جمله معترضه هستند و به شکل صفت معنی می‌شوند. - خدای، عزوجل: خدای توانا و بزرگ

- بعد از آن که حال دنیاوی ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به در آن گرما به شدیم که ما را در آن جا نگذاشتند. چون از در رفتیم، گرمابه بان و هر که آن جا بودند، همه بر پای خاستند و بایستادند چندان که ما در حمام شدیم، ودلاک و قیّم درآمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم هر که در مسلّخ بر پای خاسته بودند و نمی‌نشستند، تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم.

دنیاوی: منسوب به دنیا؛ دنیاوی/ بعد از آن که حال دنیاوی نیک شد: بعد از آن وضع مالی ما خوب شد. شدیم: رفتیم/ ما را در آن جا نگذاشتند: به ما اجازه ورود به حمام را ندادند، مارا راه ندادند.

چون از در رفتیم: وقتی از در وارد شدیم/ چندان که ما در حمام شدیم: تا آن زمان که ما به حمام رفتیم.

دلاک: کیسه کش حمام، مشّت و مال دهنده/ قیّم: سرپرست، در متن، به معنی کیسه کش حمام.

مسلّخ: رخت کن حمام/ جامه: لباس، پوشش

تضاد: درآمدند و بیرون آمدیم، برپای خاسته بودند و نمی‌نشستند

- و دلاک و قیّم درآمدند و خدمت کردند: مشّت و مال دهنده و کیسه کش حمام وارد شدند و تعظیم و احترام کردند.

- و در آن میانه شنیدم حمامی به یاری از آن خود می‌گوید: «این جوانان آنان اند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم» و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم؛ من به زبان تازی گفتم که: «راست می‌گویی، ما آنانی که پلاس پاره‌ها بر پشت بسته بودیم». آن مرد خجل شد و عذرخواست و این هر دو حال در مدّت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار - جَلَّ جَلَّاهُ و عمّ نواله -، ناامید نباید شد که او - تعالی - رحیم است.

- میانه: بین/ یاری: دوستی - آنان اند: آنان هستند/ فلان: صفت مبهم

فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم: فلان روز ما اجازه ورود به حمام را به آن‌ها ندادیم.

تازی: عرب/ زبان تازی: زبان عربی/ خجل: شرمنده

پلاس: جامه‌ای پشمین و سترکه درویشان می‌پوشند. نوعی گلیم/ عذرخواهی: عذرخواهی زیاد

این دو حال: عذاب و خوشی، سختی و آسایش، فرج بعد از شدّت/ این فصل: این بخش از کتاب

شدّت: سختی/ فضل: بخشش، لطف/ رحمت: مهربانی/ بخشایش

مراعات نظیر: رحمت، فضل / کردگار: آفریننده، خداوند

*از فضل و رحمتِ کردگار - جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَآلُهُ - ناامید نباشید.

-از لطف بخشش و عطف خداوند - که شکوه او بزرگ و لطف او فراگیر و گسترده است - نباید ناامید

شد. - تضمین: جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَآلُهُ

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. معانی مختلف واژه «فضل» را با توجه به متن بنویسید.

الف. فضل: دانش، معرفت

مردی اهل بود و فضل داشت از شعرو اد؛ همان او را تصور شد که مرا فضل و مرتبه‌ای است...

ب. فضل: بخشش، لطف

از فضل و رحمت کردگار ناامید نباید شد.

۲. جدول زیر را کامل کنید

واژه	مترادف	هم خانواده
کَرَم	جوانمردی، بخشش، سخاوت، جود، بزرگواری، مهمان نوازی	اکرام، مکرمت، کرامت، کریم
انعام	نعمت دادن، بخشش، بخشیدن، پاداش، هدیه، دهش	مُنعم، نعیم، نعمت
فَرَاغ	آسایش، آسودگی	فراغت، فارغ

۳. اکنون از متن درس، واژه‌هایی را که این نشانه‌ها در آن‌ها به کاررفته‌اند، بیابید و بنویسید.

ع، ع	ت، ط	ح، ه	ذ، ز، ظ، ض	ث، س، ص	غ، ق
عاجزی، وسعت و...	اطلاع	ابوالفتح و...	غرض، زیادتو...	اثر، پلاس و...	فراغ و...
ادب، اهل و...	تازی، شتابو...	اهمیت و...	عذر، منظرو...	تصوّر و...	قرض و...

۴. معنای واژه‌های مشخص شده را با کاربرد امروزی آن‌ها مقایسه کنید.

* ما را به نزدیک خویش بازگرفت گذشته: نگه داشتن، منزل داد، مهمان کردن * امروزی: پس گرفت.

* به مجلس وزیر شدیم. گذشته: رفتیم / امروزی: فعل اسنادی است نشان دهنده دگرگونی و تغییر است.

* شوخ از خود بازکنیم * گذشته: پاک کنیم * امروزی: گشودن

۵- پسوند «ک» در واژه «خورجینک درچه معنایی به کاررفته است؟ دونه نمونه مشابه در متن درس بیابید.

به معنی کوچک و آن را در دستور زبان فارسی (ک تصغیر) می‌گویند. نمونه از درس: درمک، دمک.

قلمرو ادبی

۱. در متن درس، نمونه ای از تشبیه بیابید و ارکان آن را مشخص کنید. از عاجزی و برهنگی به دیوانگان مانده

بودیم. یم) ناصر خسرو و برادرش / مشبه، دیوانگان مشبه به / مانده ادات تشبیه / برهنگی و عاجزی، وجه شبه

۲. دو ویژگی نثر ناصر خسرو را بنویسید و برای هر یک از متن درس نمونه‌ای بیاورید.

۱- کوتاهی جملات: بعد از آن که حال دنیاوی ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به در آن

گرما به شدیم که ما را در آن جا نگذاشتند. چون از در رفتیم، گرمابه بان و هر که آن جا بودند، همه بر پای

خاستند و بایستادند چندان که ما در حمام شدیم، ودلک و قیم درآمدند و خدمت کردند و به وقتی که

بیرون آمدیم هر که در مسلخ بر پای خاسته بودند و نمی‌نشستند، تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم.

۲. صداقت و صمیمیت: چون به بصره رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم و سه

ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم و می‌خواستیم که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا سرد بود

و جامه نبود و من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما.

۳. توصیف دقیق جزئیات: مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن.

قلمروی فکری

۱- چرا ناصر خسرو دعوت وزیر را نپذیرفت؟

به دو دلیل: ۱. به دلیل برهنگی و تنگ دستی خجالت می‌کشید.

۲. وزیر با خواندن نامه از شایستگی‌های او در علم و دانش آگاه شود.

۲. معنا و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.

دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مَرَمَّتْ کند .
فقیر بود و وضع مالی خوبی نداشت که به وضع من رسیدگی کند.
چون بر رُقْعَه من اطلاع یابد قیاس کند که مرا اهلِیت چیست.
هنگامی که از متن نامه من آگاه شود ، می‌سنجد که شایستگی من در علم و دانش چه اندازه است.
۳. بیت زیر، با کدام قسمت متن ارتباط معنایی دارد؟ توضیح دهید

چنین است رسم سرای دُرُشت گهی پشت به زین گهی زین به پشت»

به گرمابه رفتن ناصر خسرو و برادرش در دو زمان متفاوت، یکی زمانی که سرو وضع مناسبی نداشتند
«زین به پشت» و یکی زمانی که سر وضع مناسبی داشتند «پشت به زین بودن».

۴. چگونه از پیام نهایی درس می‌توانیم برای زندگی بهتر بهره ببریم؟
این که هر گاه انسان دچار سختی و تنگدستی و مشکلی شد نباید گله کند، بلکه باید از خداوند کمک
بخواهد و هیچ‌گاه از فضل و رحمت خداوند مهربان ناامید نشود.

درس پنجم: کلاس نقاشی

این درس از «اتاق آبی» سهراب سپهری است.

-زنگ نقاشی دلخواه و روان بود، خشکی نداشت...

دل خواه: باب میل، جذاب/ جایز: روا، مجاز/ صورتک: نقاب/ افتاده: فروتن/ خشکی نداشت: رسمی و جدی
نبود. به جلد: جدی/ خنده در آن روا بود: به راحتی در آن می‌خندیدیم. معلم دور نبود: معلم با ما نزدیک و با ما
صمیمی بود. «صورتک به رو نداشت»: ساده و صادق بود.

خشکی نداشت: حس آمیزی/ دور نبدن و صورتک نداشتن: کنایه از صمیمی و صادق بودن.

-کارش نگار نقشه‌قالی بود و در آن دستی نازک داشت... آدم چه کاره بود؟

نگار نقشه‌قالی: کشیدن نقشه‌قالی/ در آن دستی نازک داشت: کنایه از ماهر بودن/ رنگ را نگارین می‌ریخت:
رنگ را هنرمندانه به کار می‌برد.

اسلیمی: «ممال»=اسلامی به معنی: طرح مرکب از پیچ و خم‌های متعدد شبیه عناصر طبیعت/ دل‌گشا: کنایه از زیبا/
آدم چه کاره بود؟ استفهام انکاری یعنی آدم هیچ‌کاره بود.

-معلم مرغان را گویا می‌کشید؛ گوزن را رعنا رقم می‌زد؛ خرگوش را چابک می‌بست... و مرا حدیثی از اسب
کشیدن معلم در یاد است.

گویا: آشکار، واضح / رعنا رقم می‌زد: زیبا نقاشی می‌کرد. چابک: چالاک، سریع / روان گرتنه می‌ریخت: ساده و راحت می‌کشید/ در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود: بیرنگ: طرح اولیه/ حرفی به کارش بود: کنایه، مشکل داشت/ مرا حدیثی در یاد است: «را» فک اضافه، حدیثی در یاد من است.

-سال دوم دبیرستان بودیم. اول وقت بود و زنگ نقاشی ما بود. در کلاس نشسته بودیم و چشم به را معلم. «صاد» آمد... و لابد ناتمام بود.

چشم به راه: کنایه از منتظر/ لابد: گویا

-معلم را عادت بود که نقشه نیم‌کاری با خود به کلاس می‌آورد کارش پیوسته همان بود... و خود به نقطه چینی نقشه خود می‌نشست.

معلم را عادت: «را» فک اضافه، عادت معلم/ نیم‌کار: نیمه تمام/ با گچ طرح حیوانی را می‌ریخت: حیوانی را روی تخت «کلاس می‌کشید.

ما را به رونگاری می‌نشانند: ما را به کشیدن از روی آن وامی‌داشت.

به نقطه چینی نقشه خود می‌نشست: خودش به نقطه چینی طرح قالی می‌پرداخت.

-معلم پای تخته رسید؛ گچ را گرفت؛ برگشت و گفت: خرگوشی می‌کشم، تا بکشید... دنیا پر از حیوان است». صدا برداشت: با صدای بلند گفت.

-از ته کلاس شاگردی بانگ زد «اسب»... معلم مشوش بود از درناسازی صدا برداشت: «که چرا اسب؟ به درد شما نمی‌خورد. حیوان مشکلی است».

مشوش: پریشان/ ناسازی: مخالفت/ تنی چند: چند تن/ به درد خوردن: کنایه از مفید بودن.

-پی بردیم که راه دست خودش هم نیست و این بار اتاق از جا کنده شد... و طراحی را آغاز کرد.

راه دست خودش نیست: مهارت ندارد/ اتاق از جا کنده شد: شلوغ شد/ دم گرفتیم: هم‌صدا شدیم/ نعره کشید: فریاد زد

«صاد» هرگز جانوری جز از پهلو نکشید. خلف صدق نیاکان هنرور خود بود و نمایش نیم‌رخ زندگان...

پهلو: نیم رخ/ صاد هرگز جانوری جز از پهلو نکشید: معلم نقاشی همیشه حیوان را از نیم‌رخ می‌کشید.

خلف صدق: جانشین راستین. خلف صدق نیاکان هنرور خود بود: جانشین راستین اجداد هنرمند خود بود.

از سر نیازی بود: از روی نیاز و ضرورت بود.

اسبی خود را به کمال نشان می‌داد: خودش را کامل تر نشان می‌داد. «تناسب اندام را بهتر نشان می‌داد.

-دست معلم از وَقَب حیوان روان شد؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. فک زیرین را پیمود و در آخره ماند. پس بالا رفت و... گذشت.

وقب: گودی و فرو رفتگی اندام (گودی چشم) / صورت داد: شکل داد، کشید / زیرین: پایین / پیمود: کشید / چشم را نشاند: کشید / آخُره: چنبره گردن، قوس و انحنای زیر گردن / یال: موی گردن اسب / غارب: میان دو کتف / پستی پشت: فرورفتگی کمر

گرده را برآورد؛ دم را آویخت. پس به جای گردن باز آمد. به پایین رو نهاد. از خم کتف سینه فراتر رفت و دو دست را تا فراز کُله نمایان ساخت. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گرته ریخت.
گرده: کمر / کله: برآمدگی پشت پای اسب / گرته زد

پشت اسب را کشید. دم را رسم کرد. سپس دوباره به گردن برگشت آن را رو به پایین کشید. از خمیدگی کتف و سینه گذشت و دو دست را تا بالای برآمدگی پشت پای اسب مشخص کرد. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو طراحی کرد.

«صاد» از کار بازماند دستش را پایین برد. مردد مانده بود. صورت از او چیزی می‌طلبید؛ تمامت خود را می‌خواست... «صاد».

بازماند: ناتوان شد / مردد: دو دل / صورت: تصویر و طرح (اسب) / تمامت خود رامی خواست: شکل کامل خود را می‌خواست.

سراپاش از درماندگی خبر می‌داد اما معلم درنماند. گریزی رندانه زد که به ... تا ساق پا در علف نشاند. درماندگی: ناتوانی / درنماند: ناتوان نشد / گریز: فرار / رندانه: زیرکانه / سراپا: کنایه از تمام وجود. شیطنت شاگردی گل کرد. صدا زد: «حیوان سم ندارد» و معلم که از مخمصه رسته بود. به خونسردی گفت: «در علف است حیوان باید بچرد».

گل کردن چیزی: کنایه از آشکار شدن / مخمصه: دردسر / تنگنا: گرفتاری / خونسردی: آرامش معلم نقاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادار حقیرت هر جا به کار صورتگری درمی‌ماند. چاره درماندگی به شیوه معلم خود می‌کند.

به معلم نقاشیم خبر بدهید که شاگرد وفادار کوچکت هر جا در کار نقاشی درمی‌ماند به شیوه معلم خود چاره‌جویی می‌کند.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱. سپهری برای کلمه «نقاشی کردن» از چه معادل‌هایی استفاده کرده‌است؟

صورت‌گری، نقش‌بندی، گرته برداری و رقم زدن.

۲. برای موارد زیر یک مترادف از درس بیابید.

برآمدگی پشت پای اسب: کُله / چنبره گردن: آخره / میان دو کتف: غارب

۳. از متن درس چهار واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

غارب، وَقَب، مَخْمَصَه، صدق.

۴. نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

صاد: نهاد / هرگز: قید / جانوری: مفعول / پهلو: متمم

۵. از متن درس، برای کاربرد هر یک از انواع واو نمونه‌ای بیابید.

عطف: صاد معلم ما بود آدمی افتاده و صاف.

واو ربط: فک زیرین را پیمود و در آخره ماند.

قلمرو ادبی

۱. در کدام قسمت از این متن، می‌توان نشانه‌های شاعری نویسنده را یافت؟

گوزن را رعنا رقم می‌زد. خرگوش را چابک می‌بست. سگ را روان گرته می‌ریخت.

۲. دو نمونه از ویژگی‌های بارز این نوشته را بنویسید.

توصیفات دقیق و توجه به جزئیات / کوتاهی جملات

۳. دو کنایه در متن درس پیدا کنید و مفهوم آن را بنویسید.

صورتک به رو نداشت: کنایه از اینکه صمیمی بود. در آن کاردستی نازک داشت: کنایه از مهارت داشتن.

قلمرو فکری

۱. از نظر نویسنده، کلاس درس نقاشی در مقایسه با کلاس درس‌های دیگر چه ویژگی‌هایی داشت؟

دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. خنده در آن روا بود.

۲. معنی و مفهوم هر یک از عبارات‌های زیر را بنویسید:

راستین اجداد هنرمند خود بود.

اسب خلف صدق نیاکان هنرور خود بود. جانشین از پهلو، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد. کشیدن اسب از

نیمرخ تناسب اندام حیوان را بهتر نشان می‌داد.

درس ششم: مهر و وفا^۱

یکی از انواع چهارگانه ادب فارسی، شعر غنایی است. این غزل یکی زیباترین‌های دیوان حافظ است که به

شیوه سوال و جواب یا مناظره است.

۱. مناظره مهر و وفا یک غزل عرفانی است، وزن آن مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن است در بحر مضارع مثنی اعراب

اولین مناظره به ادبیات قبل از اسلام برمی گردد در آثار زبان پهلوی که همان «درخت آسوریک» است؛ مناظره ای میان بز و نخل.

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید / گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

قلمرو زبانی

گفتم، گفتا: فعل ماضی ساده/ سر آید: سر آمدن، پایان پذیرفتن

قلمرو ادبی

تکرار یا واژه آرایی در کلمه «غم» مجاز از عشق/ بر آید: ایهام ۱. طلوع کند ۲. امکان پذیر باشد/ ماه: استعاره از معشوق زیبارو/

قلمرو فکری

گفتم غم هجران تو را در دل دارم ، گفت: غم تو به پایان می آید. گفتم: معشوق (ماه تابان) زندگی من شو، گفت: اگر برایم امکان پذیر باشد.

گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز / گفتا ز خوب رویان این کار کمتر آید

قلمرو زبانی

مهرورزان: عاشقان / خوبرو: زیبارو (معشوق)/ وفا: وفاداری / آید: فعل / این کار(وفاداری): نهاد.

قلمرو ادبی

مهرورز: کنایه از عاشق / خوبرو: کنایه از معشوق

قلمرو فکری

به او گفتم از عاشقان راه و رسم وفاداری را یاد بگیر، گفت: این کار از زیبارویان ساخته نیست. شاعر به طور معشوق را بی وفا می داند؛ و معشوق نیز خود را بسیار زیبا رو می داند و در ادبیات عاشقانه توقع وفاداری از زیبارویان به جا نیست.

گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم / گفتا که شبرو است او، از راه دیگر آید

قلمرو زبانی

خیال: فکر، آرزو، تصور ذهنی / شبرو: راهزن

قلمرو ادبی

راه بر خیال بستن، شبرو بودن خیال و راه دیگر آمدن خیال: تشخیص

تشبیه خیال معشوق به یک راهزن شبرو/ بستن راه نظر: کنایه از ممانعت از دیدن

قلمرو فکری

گفتم چشمم را می بندم تا نقش تو را نبینم و به تو فکر نمی‌کنم. گفت: خیال من شبگردی و راهزنی می‌داند و از راه دیگری وارد خواهد شد (عشق و محبت معشوق از راه دل وارد می‌شود).

گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

قلمرو زبانی

زلف: مو / گمراه: آواره / اوت: او + ت «ت» مضاف‌الیه رهبر است (رهبر تو) / رهبر: مسند / آید: فعل اسنادی، می‌شود

قلمرو ادبی

بو: ایهام ۱. امید و آرزو ۲. رایحه

قلمرو فکری

گفتم که بوی دلفریب گیسوی تو مرا در عالم گمراه کرد، گفت: اگر هوشیار و دانا باشی همین گمراهی به یک نوع راه یافتگی به سوی من خواهد انجامید و دلیل راحت خواهد شد.

گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید

قلمرو زبانی

خوشا و خنک: هردو شبه جمله به معنی «چه نیکوست» / الف در خوشا در معنی زیادی و کثرت است / خلد: بهشت

قلمرو ادبی

خنک: ایهام تناسب دارد ۱. خوشا (این معنی در بیت به کار رفته است) ۲. خنک و مطبوع (این معنی در بیت به کار نمی‌رود، تنها با «نسیم» تناسب ایجاد کرده است).

قلمرو فکری

گفتم چه نیکوست هوایی که از باد بهشت برمی‌خیزد، یار گفت: نسیمی که از کوی یار می‌آید نیکوتر است. برتری دادن کوی یار بر بهشت.

گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت گفتا تو بندگی کن کو بنده پرور آید

قلمرو زبانی

نوش: شهد و شیرینی / لعل: سنگ با ارزش که رنگ سرخ آن در ادبیات استعاره از لب معشوق است / کاو: که او / آرزو: اشتیاق

قلمرو ادبی

لعل: استعاره از لب / نوش: استعاره از بوسه

قلمرو فکری

گفتم لب شیرین تو ما را در اشتیاق خودش کشته است، گفت: تو اطاعت کن ، او خود به تو لطف می کند.
گفتم دل رحیمت کی عزم صلح داردگفتا مگوی با کس تا وقت آن درآید

قلمرو زبانی

رحیم: صفت برای دل، مهربان / عزم: قصد، تصمیم / درآید: برسد

قلمرو فکری

گفتم دل مهربانت چه وقت آشتی می کند؟ گفت: این را (راز عشق) با کسی در میان مگذار تا زمان آن فرا برسد.
معشوق عاشق را به رازداری سفارش می کند.
گفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آمد گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سر آید

قلمرو زبانی

. عشرت: کامرانی / چون: چگونه / سرآمد: به پایان رسید
گفتم دیدی چگونه روزگار عیش و خوشی سپری شد و وصال حاصل نشد؟ گفت: خاموش باش و گله نکن
که این حسرت و اندوه جدایی هم پایان می رس.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. در متن درس هر واژه زیر در چه معنایی به کار رفته است؟
لعل: لب / عشرت: عیش، کامرانی / شبرو: راهزن عیار، دزد
۲. گاهی ضمیر در جای اصلی خود قرار نمی گیرد که به این جابه جایی پرش یا جهش ضمیر می گویند مانند بیت زیر:

«ای بی نشان محض، نشان از که جویمت گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت» عطار
نمونه درس: ضمیر «ت» در مصراع زیر: گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید
۳. واژه های ساده:

غم، ماه، کار و ...

وندی: خوشا، بندگی و ...

مرکب: مهرورز، خوبرو، شبرو، گمراه، رهبر، دلبر، بنده پرور

قلمرو ادبی

۱. قافیه و ردیف در بیت آغازین

سر و بر: قافیه / ردیف: آید

قافیه و ردیف بیت پایانی: از آن جایی که قالب شعر غزل است در مصراع نخست بیت پایانی قافیه و ردیف مطرح نیست، در مصراع دوم «سر» قافیه و «آید» هم ردیف است.

۲. گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید

برآید: ۱. ممکن شود ۲. طلوع کند

گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد

بو: ۱. امید ۲. رایحه

قلمرو فکری

۱. از متن درس برای مفاهیم زیر بیتی انتخاب کنید.

اطاعت و فرمان پذیری:

گفتم که نوش لعلت گمراه عالمم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

طلب عنایت و بخشش:

گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد گفتا مگوی با کس تا وقت آن درآید

۲. بیت زیر با کدام قسمت از سروده حافظ ارتباط دارد؟

گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سرآید

۳ ویژگی های پرسنده: عاشق پیشه/ رنجیده خاطر از بی توجهی معشوق/ ناشکیبا/ حسرت کش و پشیمان

ویژگی های پاسخ دهنده: نازکننده و عشوه گر/ وعده دهنده/ بی وفا/ خوبرو/ نامهربان اما بنده پرور

درس هفتم: جمال و کمال

این درس از کتاب «تفسیر سوره یوسف» نوشته احمد بن محمد بن زید طوسی، انتخاب شده است.

-بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان. در بهشت از هزارگونه نعمت است و در قرآن ازگونه پند و

حکمت است.

جابه جایی ارکان جمله: قرآن مانند است به بهشت جاودان.

تشبیه: قرآن به بهشت جاودان مانند است، قرآن: مشبه، بهشت: مشبه به، مانند: ادات، جاودان: وجه شبه.

این را بدان که قرآن مانند بهشت جاودان است. در بهشت هزار نوع (زیاد) نعمت وجود دارد و در قرآن هزار

نوع پند و حکمت وجود دارد.

-و مثل قرآن مثل آب است روان؛ در قرآن حیات تنها بود و در قرآن حیات دلها بود.

و قرآن مانند آب روان است؛ آب موجب زندگی جسم‌هاست و قرآن زندگی دل‌ها و روان‌ها است. فاصله بین موصوف و صفت: مثل قرآن مثل آب است روان / تشبیه: مثل قرآن مثل آب روان است. قرآن و روان، تن و دل: سجع.

- آب را صفت طهارت است؛ چون تن به نجاست بیالاید به آب پاک گردد و قرآن را صفت طهارت است؛ چون تن به گناه و زلت بیالاید به قرآن پاک شود.

ویژگی آب پاکی است؛ وقتی تن به پلیدی آلوده شود با آب پاک می‌شود و وقتی تن به گناه و لغزش آلوده شود با قرآن پاک می‌شود.

آب را ... و قرآن را صفت ، طهارت است «را» فک اضافه / طهارت: پاکی / زلت: لغزش و گناه / بیالاید: آلوده شود / طهارت و نجاست: سجع

- ای دوست درمان کار خود کن و اگر معاملت می‌کنی با حق کن، که تا خلق سود خود نبیند، با تو معاملت نکند! هر کس که روی از معاملت با خلق بتافت، دنیا و آخرت در راه معاملت با حق بیافت.

درمان کار خود کن: خود را اصلاح کن / معاملت: معامله، داد و ستد / روی بتافت: منصرف شود / بیافت: می‌یابد. ای دوست خود را اصلاح کن و با خدا معامله کن؛ زیرا مردم تا به سودشان نباشد با تو معامله نمی‌کنند. هر کس از معامله با خلق منصرف شود دو جهان را در معامله با خدا خواهد یافت.

- در عالم نعمت بسیار است.. لکن قصه یوسف نیکوترین قصه‌هاست.

داستان یوسف بهترین داستان قرآن است.

- این قصه عجیب‌ترین قصه‌هاست؛ زیرا که در میان دو ضد جمع بود: هم فرقت بود و هم وصلت...

فرقت: جدایی / وصلت: پیوستگی، وصال / محنت: رنج، اندوه / جفا: بی‌وفایی

سجع: راحت و آفت / چاه و گاه / وفا و جفا / طرب و عجب /

تضاد: فرقت و وصلت / راحت و آفت / بدایت و نهایت / اندوه و طرب

این داستان شگفت‌انگیزترین داستان است؛ زیرا دو چیز متضاد را کنار هم دارد: هم جدایی است و هم وصال؛ هم اندوه است و هم شادی؛ هم آسایش است و هم سختی؛ هم وفاداری است و هم ستم و پیمان‌شکنی. در ابتدا گرفتاری زندان و چاه را دارد و در پایان رسیدن به پادشاهی و قدرت را دارد. در آغاز ترس از مرگ و هلاک شدن و در پایان بزرگی و سلطنت. بنابراین چون در داستان یوسف این‌همه اندوه و شادی هست داستان عجیبی است.

-گفته‌اند «نیکوترین» از بهر آن بُود که یوسف صدیق و فادار بُود و یعقوب خود او را به صبر آموزگار بُود، و زلیخا در عشق او بی‌قرار بُود، و اندوه و شادی در این قصه بسیار بُود، و خبر دهنده از او مَلِکِ جَبَّار بُود؛ فَلَاجِرَمَ حدیث ایشان نیکوترین احادیث بُود.

بهر: برای / بُود: باشد / صدیق: راست‌گو / جَبَّار: مسلط، یکی از صفات خداوند. فلاجرم: پس به ناچار و فادار، آموزگار، بی‌قرار، بسیار، جبار، روزگار: سجع / آموزگار واژه دو تلفظی است. یعقوب او را آموزگار بود: «را» فک اضافه. آموزگار او بود.

به این دلیل نیکوترین گفته‌اند که یوسف راست‌گو و وفادار است و یعقوب خود به او درس بردباری می‌داد و زلیخا در عشق و درد هجران او ناآرام بود و اندوه و شادی در داستان یوسف بسیار است و گوینده این داستان خداوند است.

-قصهٔ حال یوسف را نیکو نه از حُسن صورت او گفت، بلکه از حُسن سیرت او گفت؛ زیرا که نیکو، بهتر هزار بار از نیکورو.

حسن: زیبایی / صورت: ظاهر / سیرت: باطن

صورت و سیرت: تضاد / نیکورو و نیکو: سجع / فعل است از جملهٔ آخر به قرینهٔ معنایی حذف شده است. داستان یوسف را به خاطر زیبایی ظاهری‌اش نیکو نگفت، بلکه دلیل نیکویی داستان یوسف زیبای‌های خوب باطنی او بود. زیرا انسان خوش‌خو هزار بار بهتر از انسان زیبا رو است.

-بنینی که یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد و و از خوی نیکو امر و فرمان آمد.

نمی‌بینی که روی زیبا او را به زندان انداخت و خوی زیبا او را به پادشاهی رساند؟ از روی زیبا زندان حاصلش شد و از سرشت زیبا پادشاهی حاصل شد.

-پادشاه عالم خبر که داد در این قصه، از حسن سیرت او داد، نه از حسن صورت او داد، تا اگر نتوانی که صورت خود را چون صورت او گردانی؛ باری، بتوانی سیرت خود را چون سیرت او گردانی.

خداوند در این داستان از باطن پاک یوسف خبر داد نه از ظاهر زیبایش، تا اگر نمی‌توانی ظاهرت را مانند او کنی؛ به هر حال باطنت را مانند او کنی.

-آنکه گفتیم سیرتش نیکوترین سیرت‌ها بود، از بهر آنکه در مقابلهٔ جفا، وفا کرد و در مقابلهٔ زشتی، آشتی کرد و در مقابلهٔ لئیمی، کریمی کرد.

لئیمی: پستی، فرومایگی

جفا و وفا، زشتی و آشتی: جناس و تضاد / لئیمی و کریمی: تضاد

اینکه گفتیم باطنش نیکوترین بود به این دلیل که در برابر ستم وفا کرد و در برابر رفتار زشت دوستی نشان داد و در برابر پستی بزرگواری کرد.

-برادران یوسف چون او را زیادت نعمت دیدند، و یعقوب را بدو میل و عنایت دیدند آهنگ کید و مکر و عداوت کردند تا مگر او را هلاک کنند و عالم از آثار وجود او پاک کنند.

نعمت، عنایت، عداوت: سجع / هلاک، پاک: سجع

برادران یوسف وقتی نعمت زیاد او را دیدند و میل و توجه یعقوب را به او دیدند مکر و حيله و دشمنی کردند و تصمیم گرفتند او را بکشند و از عالم نیست کنند.

-تدبیر برادران بر خلاف تقدیر رحمان آمد. ملک تعالی او را دولت و بر دولت زیادت کرد و مملکت و نبوت زیادت بر زیادت کرد تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب‌دان برابر نیاید.

تدبیر: چاره‌اندیشی / ملک تعالی: خدای بلند مرتبه / دولت: حکومت، مقام، سعادت؟ کایدان: مکر کنندگان

-تدبیر برادران برخلاف تقدیر رحمان آمد: تلمیح دارد به آیه و مکروا و مکرالله و الله خیر الماکرین.

-به هرکس از روی معاملات با خلق بتافت، دنیا و آخرت در راه معاملات با حق بیافت.

تلمیح دارد به آیه: ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة.

چاره‌اندیشی برادران برخلاف تقدیر خداوند شد. خداوند بلندمرتبه مقام او را بلند کرد و به سلطنت و پیامبری

او افزود، تا مردم جهان بدانند که هرگز حيله حيله کنندگان با اراده خدا برابری نمی‌تواند بکند.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱. معادل معنایی کلمه‌های زیر را بنویسید.

دولت: حکومت، سعادت، مقام / کریمی: بزرگواری / لئیمی: پستی

۲. کدام قسمت جمله زیر حذف شده است؟ چگونه به نبود آن پی بردید؟

«نیکو خو بهتر هزار بار از نیکو رو» فعل «است» حذف شده است. نیکو خو هزاربار از نیکورو بهتر است. از

معنی معلوم می‌شود.

۳. واژه‌های دو تلفظی

جاودان و جاودان / آموزگار و آموزگار / روزگار و روزگار

قلمرو ادبی

۱. در بند ششم (این قصه عجیب‌ترین...) کدام روابط معنایی به زیبایی متن افزوده است؟

تضاد: فرقت و وصلت، محنت و شادی، راحت و آفت، وفا و جفا، بدایت و نهایت، بند و تخت، اول و آخر، چاه و گاه.

۲. در جمله زیر دو رکن اصلی تشبیه (مشبه و مشبه به) را مشخص کنید:

قرآن مانند است به بهشت جاودان

مشبه مشبه به

۳. در عبارت زیر کدام واژه‌ها جناس دارند؟

«در مقابله جفا، وفا کرد و در مقابله زشتی، آشتی کرد.»

جفا و وفا، آشتی و زشتی

۴. دو عبارت مسجع از متن درس بیابید و ارکان سجع را مشخص نمایید.

و مثل قرآن مثل آب است روان

در آب حیات تن‌ها بود و در قرآن حیات دل‌ها

و گفته‌اند «نیکوترین» از بهر آن بود که یوسف صدیق وفادار بود و یعقوب خود او را به صبر آموزگار بود.

قلمرو فکری

۱- به چه دلایلی نویسنده معتقد است که «مثل قرآن مثل آب است»؟

۱. موجب زنده شدن دل‌هاست. ۲. موجب پاک شدن از پلیدی‌هاست.

۲- کدام بخش از متن درس به مفهوم آیه شریفه «وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَاللّٰهِ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ» (آل عمران، آیه ۵۴) اشاره دارد؟

معنی آیه: «و آن‌ها مکر کردند و خداوند پاسخ مکرشان را داد و خداوند بهترین پاسخ‌دهنده مکر است.»

بخش آخر: «هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب‌دان برابر نیاید.»

۳- هر یک از بیت‌های زیر، با کدام عبارت درس، ارتباط معنایی دارد؟

خدمت حق کن به هر مقام که باشی خدمت مخلوق افتخار ندارد عطار

«اگر معاملت می‌کنی، با حق کن»

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر، سیرت زیبا بیار سعدی

«نیکوخو بهتر هزار بار از نیکورو»

۴- درباره ارتباط مفهومی دو عبارت زیر، توضیح دهید.

«الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ»: (صبر کلید گشایش [کارها] است).

یعقوب، خود او را به صبر آموزگار بود: یعقوب خودش به او (حضرت یوسف) درس صبر می داد. هر دو عبارت به پایان نیک صبر اشاره دارند. در عبارت عربی می گوید، با صبر مشکلات تمام می شود و در کارها گشایش حاصل می آید. عبارت دوم هم بیان می کند که حضرت یعقوب به حضرت یوسف درس صبر و بردباری می داد و سرانجام این صبر پایان یافتن غمها و غصه ها بود.

درس هشتم: در سایه سار نخل ولایت

نوع ادبی: ادبیات پایداری

قالب: شعر سپید

محتوا: ستایش علی (ع)

این شعر از کتاب «پیوند زیتون برشاخه ترنج» از سید علی موسوی گرمارودی است.

خجسته باد نام خداوند، نیکوترین آفریدگاران / که تو را آفرید

از تو در شگفت هم نمی توانم بود / که دیدن بزرگی ات را / ... تو را در چشم نمی تواند داشت.

خجسته باد نام خداوند، نیکوترین آفریدگاران / که تو را آفرید تلمیح به «فتبارک الله احسن الخالقین» آیه ۱۴

سوره مومنون.

سایه سار: جایی که سایه دارد / بسنده: کافی / مور: مورچه، نماد کوچکی است و در این درس منظور از مور

خود شاعر است.

اهرام: اهرام مصر، بناهای عظیمی که پادشاهان مصر برای خوابگاه ابدی خود ساخته اند / در این جا حضرت

علی

نخل ولایت: اضافه تشبیهی / در سایه چیزی یا کسی بودن کنایه از: در حمایت چیزی یا کسی بودن.

فرعون تخیل: اضافه تشبیهی، تخیل: مشبه، فرعون: مشبه به / من کوچک ترین مورم: تشبیه مکن به مور در

کوچکی / در چشم داشتن: کنایه از درک کردن / تلمیح به اهرام مصر.

مبارک باد نام خداوند، نیکوترین آفریدگار که تو را آفرید من حتی نمی توانم از عظمت تو تعجب کنم، زیرا از

درک عظمت تو عاجزم. مانند مورچه ای که از درک بزرگی جایی که از آن می گذرد ناتوان است. او نمی تواند

بفهمد که از روی خشت خام کوچک بی ارزش می گذرد یا دیوار عظیم اهرام مصر. عظمت تو در خیال هم

نمی گنجد. و من مورچه ناتوانی هستم که از درک تو عاجزم.

پیش از تو، هیچ اقیانوسی را نمی‌شناختم که عمود بر زمین بایستد... پیش از تو هیچ فرمانروا را ندیده بودم که پای‌افزار وصله دار به پا کند و مشک کهنه به دوش کشد و بردگان را برادر باشد. تشبیه: تو مشبه، اقیانوس مشبه به / آرایه متناقض نما: اقیانوسی که عمود ایستاده باشد تصویری متناقض نما است

ای علی(ع) تو در عظمت اقیانوسی. اقیانوسی که عمود بر زمین ایستاده است. جز تو فرمانروایی ندیده بودم که کفشی وصله‌دار به پا کند و مشک آب بر دوش کشد و خود را با بردگان مهربان باشد. ای روشن خدا / در شب‌های پیوسته تاریخ / ای روح لیلة القدر / حتی مطلع الفجر ای علی ای مظهر نور خدا در شب‌های پی‌درپی تاریخ بشریت (در دوران ظلم)، ای تجلی روح عبادت تا سپیده صبح.

لیلة القدر و حتی مطلع الفجر: تضمین از سوره قدر

چگونه شمشیری زهرآگین / بر پیشانی بلند تو / دریایی را شکافت؟!

تلمیح به ضربت خوردن حضرت علی / دریا استعاره از حضرت علی / تشبیه: پیشانی بلند تو: مشبه، این کتاب خدا: مشبه به / مصرع آخر استفهام انکاری.

چگونه شمشیری زهرآلود پیشانی تو را که قرآن گویا هستی بشکافت؟ نمی‌توان باشمشیر دریا را شکافت.

آن هنگام که به همتاب آفتاب ... آیا تاریخ، به تحیر، بر در سرای، خشک و لرزان نمانده بود؟

صولت: هیبت / دست‌مایه: سرمایه / هرآ: صدای مهیب و غوغا / تحیر: سرگشتگی / سرا: خانه / خشک و لرزان ماندن تاریخ: تشخیص.

آنگاه که صبح به خانه یتیم‌های آن بیوه زن رفتی و چون خورشید بر آن خانه تابیدی و یتیمان را بر دوش گرفتی و با همه هیبت و شکوهت اجازه دادی با تو به بازی کنند و با آنان کودکانه سخن گفتی، به راستی تاریخ - که جز ستم و سیاهی ا حکمرانان ندیده است - از دیدن این همه تواضع از جانب یک فرمانروا، حیرت زده بر خویش نمی‌لرزید؟

تلمیح دارد به کمک کردن حضرت علی در نگهداری یتیمان زنی و نیز تلمیح دارد به ماجراتی شکستن بت‌ها. در احد/ که گل بوسه زخم‌ها/ تنت را دشت شقایق کرد / ... بر خود حد زدی؟

احد: نام دومین جنگ پیامبر / حد: مجازات شرعی / گل بوسه زخم: اضافه تشبیهی / تشبیه: تنت را دشت شقایق کرده بود، تن: مشبه، دشت شقایق: مشبه به / باده مهر و تازیانه زخم: اضافه تشبیهی، مهر و زخم: مشبه، باده و تازیانه: مشبه به / مست، باده، هشتاد تازیان وحد: تناسب.

غزوه احد، علی (ع) با همه وجود از اسلام و پیامبر دفاع کرد و بیش از هشتاد زخم برداشت. در احکام شرعی کسی که شراب بنوشد، حد بر او جاری می‌شود و به او هشتاد تازیانه می‌زنند. شاعر امام علی (ع) را مست شراب حق توصیف می‌کند و هشتاد زخم غزوه احد را تازیانه‌هایی می‌داند که به منزله حد بر بدن او جاری شده است.

کدام وام دار تریدی؟ تو به دین یا دین به تو / ... که وام دار تو نیست

وام دار بودن دین: تشخیص

نه تنها اسلام که همه ادیان وجود خود را وام دار علی (ع) هستند.

دری که به بینش ما گشوده‌ای ... مرحبا به بازوان اندیشه و کردار تو!

تلمیح به ماجرای خیبر و گشوده شدن قلعه یهودیان با شکستن در قلعه و کشته شدن مرحب یهودی به دست

حضرت علی / باغ بینش: اضافه تشبیهی / بازوان اندیشه و کردار: تشخیص

دری که به روی اندیشه ما گشوده‌ای از هزار بار از در خیبر بزرگ‌تر است. آفرین به قدرت اندیشه و کردار تو. نهج البلاغه دری است فرا روی اندیشه و بینش بشر. گشودن این در ارزشمندتر از گشودن در قلعه خیبر است. درود بر علی (ع) و اندیشه والای او.

شعر سپید من، رو سیاه ماند / که در فضای تو، به بی‌وزنی افتاد / هر چند کلام از تو وزن می‌گیرد وسعت

تو را، چگونه در سخن تنگ مایه (محدود) گنجانم؟ / تو را در کدام نقطه باید به پایان برد فَبَارَكَ اللهُ فَتَبَارَكَ

الله فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

یا علی (ع) شرمنده که شعرم نه تنها وزن عروضی ندارد بلکه در خور تو هم نیست. هر چند هر سخنی همین

که در وصف تو بیان شود ارزشمند است. سخن از تو وزن و ارزش و اعتبار می‌یابد. عرصه سخن محدودتر از

آن است که بتواند توصیف کننده همه عظمت و بزرگی تو باشد، در حیرتم که توصیف تو را با کدام عبارت به

پایان برسانم؟ جز این که به آغاز سخن بازگردم و بگویم: آفرین بر خداوند آفرین بر خداوند که بهترین خلق

کنندگان است

ایهام تناسب: سپید ۱. نام قالب شعری (معنای درس) ۲. رنگ سفید (معنایی که در شعر ندارد) / روسیاه: کنایه از

شرمسار / ایهام: بی‌وزنی ۱. بدون وزن شعری ۲. بی‌ارزش / ایهام: وزن ۱. وزن شعر ۲. ارزش و اعتبار / تضاد: وزن

و بی وزنی، سپید و سیاه، وسعت و تنگ‌مایه / فتبارک‌الله: تضمین به بخشی از آیهٔ سورهٔ مؤمنون / حسن تعلیل: شاعر بی وزنی شعر سپید خود را به دلیل بزرگی و عظمت علی (ع) می‌داند / تشخیص: شرمندگی شدن شعر.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱. دربارهٔ معنا و کاربرد واژه (نیست) در مصراع زیر توضیح دهید.

-هیچ دینی نیست که وام دار تو نیست.

در جمله اول به معنای وجود ندارد و در جملهٔ دوم فعل اسنادی است.

۲. از متن درس، برای هر یک از نمودارهای زیر دو گروه اسمی بیابید.

صفت اشاره، صفت عالی، اسم (هسته)

آن بلندترین هرم. آن کوچک‌ترین مور.

پیشانی بلند تو.

چشم کوچک من.

۳. اجزای جملهٔ زیر را مشخص کنید و نقشی هر یک را بنویسید.

وسعت تو را چگونه در سخن تنگ‌مایه بگنجانم؟

چهار جزئی مفعولی متمی

نهاد محذوف / وسعت: مفعول.

[من] نهاد / تو: وابستهٔ پسین مضاف الیه / را: نشانهٔ مفعول / چگونه: قید پرسشی / سخن: متمم / تنگ‌مایه: وابستهٔ

پسین (صفت بیانی) / بگنجانم: فعل.

۴. به کمک (راه) دو واژه مرکب و دو واژهٔ ونندی مرکب بسازید.

مرکب: گمراه / چهار راه / راه‌نما / راه‌ساز

ونندی مرکب: راه‌داری / راه‌نمایی / راه‌سازی

قلمرو ادبی

۱. با توجه به این سروده

شعر سپید من، روسیاه ماند / که در فضای تو به بی وزنی افتاد

روسیاه ماند دارای چه آرایه‌ای است؟ کنایه از شرمندگی / بی وزنی چه آرایه‌ای دارد؟ ایهام: بی وزن شعر و بی

ارزش.

چرا شاعر، شعرش را سپید نامیده است؟

چون ویژگی شعر سپید را دارد؛ یعنی وزن عروضی ندارد فقط آهنگ دارد.

۲. آرایه‌ها را در سروده‌های زیر مشخص کنید.

دری که به باغ بینش ما گشودی/ هزار بار خیبری تر است/ مرحبا به بازوان اندیشه و کردار تو

باغ بینش اضافه تشبیهی/ تلمیح به جنگ خیبر/ تشخیص در بازوان اندیشه کردار.

۳. از متن درس نمونه‌هایی برای تضاد بیاورید.

بزرگی و کوچک/ آرامش و خشم/

۴. نمونه‌ای از تضمین از درس بیاورید. تبارک الله احسن الخالقین/ ای روح ليله القدر حتی مطلع الفجر

قلمرو فکری

۱. در کدام بند شعر به ویژگی جاذبه و دافعه حضرت علی ع اشاره شده است؟

جاذبه: جذب کردن و به سوی خود کشیدن/ دافعه: دفع کردن و از خود راندن

و صولت حیدری را دست مایه شادی کودکانه شان کردی و بر آن شانه....

۲. ارتباط معنایی ابیات زیر را با شعر درس بنویسید

ای چشم عقل، خیره در اوصاف روی تو چون مرغ شب که هیچ نبیند به روشنی

از تو در شگفت هم نمی توانم بود، که دیدن بزرگی ات را....

تو آن بلندترین هرمی که.... و دیدن بزرگی ات را چشم کوچک من بسنده نیست.

۳. در شعر (علی ای همای رحمت)، از شهریار به کدام اوصاف امام علی ع اشاره شده است؟

مهربانی/ عفو و گذشت/ رحمت/ هدایتگری/ وفاداری/ جوانمردی.